

# آشنایی با صحیفه سجادیه

## استاد مرتضی مطهری

آشنایی با صحیفه سجادیه (ترجمه و شرح دعای عرفه)

معرفی صحیفه سجادیه

شرح های صحیفه

زندگی امام سجاده علیه السلام

موضعگیری امام سجاده علیه السلام در دوران این حکومت ها

ترسیم کلی از مبارزه ائمه علیهم السلام

مشکلات موجود در آغاز دوره اول

مسئولیت امام سجاده علیه السلام

دعای ختم قرآن

آشنایی با صحیفه سجادیه (ترجمه و شرح دعای عرفه)

معرفی صحیفه سجادیه

(زبور آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم - اخت القرآن)

آیا صحیفه سجادیه یک کتاب دعاست یا نوشته ای است که عنوان دعا به خود گرفته و رسالت دیگری دارد؟

کسانی که با صحیفه آشنا هستند به این نظر رسیده اند که صحیفه تنها کتاب دعا نیست.

شاهد اول سند صحیفه است و برای روشن شدن مطلب به بخشی از سند آن اشاره می شود که خود بازگو کننده این معنی است که عنوان ظاهرش دعا است ولی این در حقیقت پوشش است و در ورای این پوشش مسائل مختلفی عنوان شده است.

شاهد دوم فهرستی است که مرحوم مظفر از صحیفه تهیه کرده است.

در ادامه توضیح داده می شود که صحیفه، کتاب دعا به معنی آن چه در ذهن بعضی تبادر می کند نیست، بلکه کتابی است انسان ساز، مباحثی در قالب دعا، برای ساختن جمعی انسان آماده مبارزه. البته دعاهایی که در اسلام رسیده همه این چنین است.

شاهد اول: راوی صحیفه شخصی است به نام «عمیر» از پدرش «متوکل» که توضیح می دهد صحیفه چگونه به دستش رسیده و به دنبال آن در بین مردم منتشر گشته است.

متوکل می گوید: «موقعی که یحیی بن زید - فرزند امام سجاد علیه السلام - عازم خراسان بود او را ملاقات کردم، سلام گفتم گفت: از کجا می آیی؟ گفتم: از حج. او از من حال خانواده، بستگان، دوستان و پسر عموهایش را که در مدینه بودند پرسید و درباره امام صادق علیه السلام آهسته سؤال کرد.

حال و وضع آنها را برایش نقل کردم و گفتم از جریان شهادت پدر شما همه اراحت بودند، به اینجا که رسیدم گفت: «عمویم محمد بن علی (امام محمدباقر علیه السلام) به پدرم گفت: صلاح نیست که الان مبارزه را شروع کنید.»

بعد می گوید از من سؤال کرد: آیا پسر عم من جعفر بن محمد را ملاقات کرده ای؟

گفتم: من عذر می خواهم، دوست ندارم آنچه را که شنیده ام برای شما نقل کنم.

رو به من کرد و گفت: شما مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه از امام صادق علیه السلام درباره من شنیدی بگو، گفتم: شنیدم می گفت یحیی قیام می کند، کشته می شود و به دارش می زنند همانگونه که با پدرش رفتار کردند.

گفت: آیا از امام صادق علیه السلام نوشته ای همراه داری؟ عرض کردم: بلی، مطالبی را به من فرمود و من نوشته ام، آن را به او دادم و یکی از اینها هم دعایی بود که آن حضرت املاء کرده و من نوشته بودم و فرموده بود این دعایی است که پدرش املاء نموده و او نوشته و به او خبر داده که از دعاهای پدرش علی بن الحسین علیه السلام و از دعاهای صحیفه کامله است.

یحیی آن را گرفت و تا آخر مطالعه کرد و گفت: آیا اجازه می دهی من این را استنساخ کنم؟ گفتم: آیا اجازه استنساخ چیزی را از من می خواهی که اصلش از خود شما است؟ گفتم من هم در عوض صحیفه کاملی به تو خواهم داد؛ دعاهایی که از ناحیه پدرم زید است و به او از پدرش امام سجاد علیه السلام رسیده، ولی پدرم به من وصیت کرده که آن را حفظ کنم و به دست غیر اهلش ندهم.

این چه دعائی بوده که امام سجاد علیه السلام به زید املاء کرده و زید هم به یحیی املاء کرده و به او گفته مواظب باش به دست غیر اهلش نیفتد؟

دعا به معنی راز و نیاز به دست دیگران بیفتد که مانعی ندارد.

عمیر می گوید: پدرم گفت: بلند شدم و سر و صورت او را بوسیدم و می افزاید: یحیی نوشته مرا به جوانی داده گفت: این دعا را با خط زیبا، خوانا و روشن بنویس و به من بده. من این دعا را می خواستم از امام صادق علیه السلام بگیرم به

من نمی داد. متوکل می گوید: من پشیمان شدم که چرا این کار را کردم. ادامه می دهد: در صندوقی را باز کرد، صحیفه قفل زده مهر کرده ای را از آن خارج ساخت، آن را بوسید، گریه کرد، سپس مهرش را شکست و قفل را باز کرد و بعد صحیفه را باز کرده بر چشم گذاشت و به صورت مالیده گفت: «به خدا قسم ای متوکل با توجه به اینکه از قول امام صادق علیه السلام نقل کردی که ایشان از پدرانشان این مطلب را شنیده اند مطمئناً واقع می شود و من کشته شده به دار آویخته می شوم، لذا این را به شما می دهم. شما حفظش کنید.

من از این می ترسم که چنین دانشی به دست بنی امیه بیفتد و آن را در خزائنشان برای خود حفظ کنند. این را تحویل بگیر و فکر مرا از این جهت راحت کن.»

صحیفه سجادیه که دست یحیی است، چه دعائی است که می گوید: اگر قرار نبود من شهید و به دار آویخته شوم نمی دادم، چون می ترسم به دست بنی امیه بیفتد و آنها این را در خزائن خود حفظ کنند؟

بنابراین مشخص شد که سند صحیفه، باز گو کننده این است که صحیفه نوشته دیگری غیر از دعا است.

بعد یحیی اضافه کرد: وقتی جریان من و اینها تمام شد و من کشته شدم این یک امانت است تا آن را به پسر عموهای من محمد و ابراهیم برسانی.

متوکل می گوید: من صحیفه را از ایشان گرفتم، وقتی یحیی شهید شد به مدینه رفتم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و داستان یحیی را نقل کردم، امام صادق علیه السلام سخت گریه کرد و فرمود: خداوند پسر عمویم را رحمت کند و او را به اجدادش ملحق نماید، آنچه مانع بود که من دعا را به او بدهم همین بود که خودش از آن وحشت داشت (همان که پدرش وصیت کرده بود که می ترسم دعا به دست نااهل بیفتد).

بعد امام صادق علیه السلام فرمود: صحیفه ای که از یحیی در دست شماست، کجاست؟ گفتم: اینجا است.

امام صادق علیه السلام آن را باز کرد و فرمود: به خدا قسم این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیه السلام است.

متوکل می گوید: آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود:

اسماعیل بلند شو و آن دعایی را که تحویل دادم و گفتم خوب حفظش کن بیاور.

معلوم می شود امام صادق علیه السلام دعا را دست هر کسی نمی داد، بلکه به دست اسماعیل پسر بزرگش داده است.

اسماعیل صحیفه ای را آورد، درست مانند صحیفه ای که یحیی بن زید به من داد، امام صادق علیه السلام آن را بوسید و آن را روی چشمش گذاشت و فرمود: این خط پدرم امام باقر علیه السلام و املائی جدم علی بن الحسین علیه السلام است. من هم شاهد بودم و در حضور من نوشته شد. عرض کردم اگر اجازه می دهی من این را دوباره مقابله کنم، فرمود من تو را اهل و شایسته دیدم که نشانت می دهم؛ یعنی به ناهل نشان نمی دهم. پس من هر دو را با هم مقابله کردم، هر دو یکی بود و حتی یک حرف را ندیدم که در این دو صحیفه با هم تفاوت داشته باشد. عرض کردم حال اگر اجازه فرمائید من صحیفه یحیی را به پسر عموهایش تحویل دهم.

فرمود: خداوند امر فرموده که امانت ها را به اهلش برسانید. بعد که خواستم برخیزم و بروم فرمود: باش، سپس کسی را فرستاد دنبال محمد و ابراهیم که بیایند، وقتی آمدند امام فرمود: این میراث پسر عموی شما است که برای شما فرستاده، تحویل بگیرید ولی ما با شما یک شرط می کنیم، عرض کردند بفرمائید، فرمودند: این صحیفه را از مدینه خارج نکنید.

باز هم جای این سؤال است: چه دعایی بوده که با آنها چنین شرط می شود؟ آیا طرح مبارزاتی بر ضد بنی امیه بوده که امام صادق علیه السلام می فرماید: شرط می کنم آن را از مدینه خارج نکنید که اگر از اینجا خارج شود و به دست بنی امیه بیفتد اسرار کشف می شود؟! گفتند چرا خارج نکنیم آن حضرت فرمود: پسر عموی شما در مورد این صحیفه از چیزی می ترسید که من هم ترس همان جریان را نسبت به شما دارم و آن این است که به دست دشمن بیفتد.

به نظر می رسد این کتاب که مجموعاً ۵۴ دعا است علاوه بر آثاری که در معرفه الله و نیل به کمالات معنوی دارد یک طرح مبارزاتی بوده است ولی با استتار و تحت عناوین خاص.

شما راحت می توانید عناوین دعا را بخوانید و احساس نکنید که در ضمن دعا یک طرح سازندگی نیرو بر ضد بنی امیه و حاکمان غاصب است.

اینکه گفته می شود این کتاب یک طرح انسان سازی در جهات مختلف زندگی از جمله مبارزه برای به دست گرفتن حکومت بوده، ممکن است از بعضی روایات نیز بشود آن را کشف کرد. حدیثی داریم در جلد اول کافی، باب کراهه التوقیت از ابو حمزه ثمالی بدین گونه: خداوند قرارش بود که این امر (منظور تشکیل حکومت عدل اسلامی به دست ائمه اهل بیت علیهم السلام است) در سال هفتاد اتفاق بیفتد. وقتی مردم کمک نکردند و امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ شهید شد خداوند بر مردم خشم گرفت و آن را به سال یک صد و چهل تاخیر انداخت. اضافه می فرماید: ما به شما شیعیان گفتیم که قرار است جریان در سال ۱۴۰ به وقوع بپیوندد و بناست حکومت آن وقت تشکیل شود، اما شما جریان را فاش ساختید. وقتی افشا کردید دیگر خداوند وقتی تعیین نکرد.

برای اینکه بدانیم سال ۱۴۰ چه زمانی است در کافی آمده است:

امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ متولد شد و در سال ۱۴۸ از جهان رحلت فرمود.

ملاحظه می شود که سند صحیفه می گوید این مطلب باید پنهان بماند و حدیث می گوید: بنا بود جریان در سال ۷۰ اتفاق افتد، کمک نکردند، تاخیر افتاد، بنا بود سال ۱۴۰ اتفاق بیفتد اسرار را افشا کردند و دیگر خداوند زمان آن را تعیین نکرد. پس شاهد اول اینکه، صحیفه سجادیه یک کتاب دعای معمولی که فقط انسان بخواند برای اینکه حاجتش برآورده شود یا برود گوشه ای راز و نیاز کند نیست.

شاهد دوم: فهرست ابواب این کتاب است. فهرستی که آقای مظفر تهیه و آقای انصاریان آن را تلخیص کرده، در آخر صحیفه ای که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دمشق چاپ نموده آمده است. وی ۵۴ دعای صحیفه را در نوزده باب آورده و زیر مجموعه هایی دارد:

اول «باب توحید»: بحث درباره خدا و صفات خدا

دوم «باب نبوت»: تمام مطالبی که امام سجاد علیه السلام در رابطه بابت انبیاء و رسل دارد.

سوم «باب امامت»: مسئله رهبری و امامت

چهارم «باب المعاد»: مقصد اصلی از خلقت انسان

پنجم «باب الاسلام»: معرفی اسلام

ششم «باب الملائکه»: فرشتگان و ماموران خاص خداوند

هفتم «باب الاخلاق».

هشتم «باب الطاعات»: نحوه اطاعت و عبادت خداوند

نهم «باب الذکر و الدعاء»: نحوه دعا کردن و دعا خواندن و چیز نوشتن

دهم «باب السیاسة»: تدبیر کشور، شهر، بخش، خانه و تدبیر در کلیه امور.

یازدهم «باب الاقتصاد»

دوازدهم «باب الانسان»: معرفی اینکه انسان چیست.

سیزدهم «باب الکون»: اصل هستی شناسی

چهاردهم «باب الاجتماع»: توجه به اجتماع و شناخت اجتماعی و نحوه تصرف در آن

پانزدهم «باب العلم»: ارزش دانش

شانزدهم «باب الزمن»: مسئله زمان

هفدهم «باب التاريخ»: شناخت تاریخ و عبرت از آن

هجدهم «باب العسکرية»: مسائل نظامی و دفاع

راستی این دعا است یا طرح حکومتی؟!

شرح های صحیفه

صحیفه از کتابهای بسیار پر ارزش و مورد توجه بزرگان علمای اسلام بوده و به «زبور آل محمدصلی الله علیه و آله وسلم « معروف است. ارزش و عظمت آن تا بدان گونه است که ائمه علیهم السلام مواظبت کرده اند از دسترس ناهلان دور باشد و بدین ترتیب آن را بدون هیچ گونه نقص به دست شیعیان، دوستان و شیفتگان خود رسانده اند. بر این کتاب پر ارزش قریب هفتاد شرح نوشته شده است.

زندگی امام سجادعلیه السلام

آن حضرت در دورانی می زیستند که حکومت ستمگر بنی امیه در سراسر جامعه اسلامی حاکمیت یافته بود، آداب و رسوم جاهلیت را با قدرت رواج می داد و با هر کسی که در برابر آنها می ایستاد با شدت برخورد می کرد، شهادت سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام و داستان قتل عام مردم مدینه از نمونه های بارز آن است.

امام سجاد علیه السلام در روز جمعه چهارم ماه شعبان سال ۳۸ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود. پدرش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و مادرش شهربانو دختر یزدگرد پادشاه ایران زمین بود. سال ۳۸ هجری تا ۴۰ دوران مبارزات بقایای ناکثین و مارقین و قاسطین بر ضد حکومت امام علی علیه السلام بود،

پس از آن دوران ولایت امام مجتبی علیه السلام و مبارزه ایشان بامعاویه بود که با سستی اصحاب و یارانش منتهی به صلح شد و دوران نوجوانی و جوانی امام علیه السلام دوران امامت واقعی عمویش امام مجتبی علیه السلام و ناراحتی ها و فشارهایی که از ناحیه معاویه بر ایشان و اهل بیت علیهم السلام وارد می شد، بود. از سال پنجاه به بعد امامت پدرش حسین بن علی علیه السلام، دورانی که آن حضرت مشکلات عالم اسلام را می دید و به حکم ادله خاص ناچار بود دست به قیام مسلحانه نزند. تا سال ۶۰ هجری ۲۲ سال از عمر مبارکش می گذشت و شاهد یک حرکت عظیم تاریخی در عالم اسلام بود.

حرکت همراه کاروان حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به عرفات و از آنجا به کربلا و در صحنه کربلا ناظر و شاهد یک حرکت عظیم و درگیری وسیع بین نیروی حق با طرفداران کم و باطل با همراهان بسیار. در آن میدان با چشم خود گلهای آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را پرپر دید و از آن شنیع تر مشاهده کرده که بدن های آنها در بیابان در برابر آفتاب روی خاک افتاده و کسی به دفن آنها نپرداخته، از سوی دیگر آتش خیمه های این مردان الهی را دید

و اسارت خاندان خود را از کربلا تا کوفه مرکز حکومت جبار عبیدالله بن زیاد و از آن جا تا شام مرکز سلطنت ستمگرترین حاکم اموی شاهد بود. در این دو مرکز و در بین راه انواع بلاها، ستم ها، زخم زبان ها، و استهزاها دید و شنید و تحمل کرد و از آنجا بار دیگر با کاروان اسرا به کربلا و از آنجا به مدینه بازگشت. هنوز فاصله زیادی از آن نگذشته بود که مدینه منوره مورد حمله نیروهای یزید قرار گرفت و مردم آنجا را قتل عام نمود و شهر را چند روز بر سپاهیانش مباح کرد.

از آن به بعد با حکومت های ستمگر دیگری از این طیف روبرو بود و استبداد تام اموی را در تمام جوانب زندگی مسلمین مشاهده کرد تا در ماه محرم سال ۹۵ هجری قمری به دست عبدالملک یا فرزندش هشام بن عبدالملک مسموم گشت و در سن قریب ۷۵ سالگی شربت شهادت نوشید.

استبداد اموی و ترس و وحشتی که در میان مردم ایجاد کرده بود در تاریخ ثبت و ضبط است.

وقتی هشام بن عبدالملک برای زیارت خانه خدا وارد مسجد الحرام شد و از کثرت جمعیت نتوانست حجرالاسود را استلام کند ناگاه چشمش افتاد که علی بن الحسین علیه السلام وارد شد، هر وقت به حجرالاسود می رسید مردم فاصله می گرفتند، راه را باز می کردند تا او به راحتی آن را استلام کند، شخصی از اهالی شام از هشام پرسید این شخص کیست؟ گفت او را نمی شناسم تا اهالی شام او را شناسند و به او علاقه پیدا نکنند - کسی جرات پیدا نکرد که به آن شامی بگوید این مرد علی بن الحسین علیه السلام است؛ تنها «فرزدق» شاعر سخن سرای عرب بود که با لبداهه قصیده معروف خود را سرود و به دنبال آن هشام از او خشمگین شد، جایزه و حقوق ماهیانه اش را قطع کرد و گفت: چرا مثل آن درباره ما نگفتی؟ پاسخ داد: جدی مانند جد او و پدری مانند پدرش و مادری همچون مام او برای خود پیدا کن تا من درباره شما هم بسرایم.

هشام خشمگین شد و او را حبس نمود. هنگامی که امام سجاد علیه السلام از این واقعه مطلع گردید ۱۲ هزار درهم برای او فرستاد و سفارش کرد ای ابو فراس ما را معذور دار اگر بیشتر می داشتیم به تو می دادیم. فرزدق آن را باز گرداند، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من آنچه را سرودم چیزی جز خشم به خاطر خدا و رسولش نبود، ولی امام سجاد علیه السلام درهم ها را بار دیگر به سوی او فرستاد و گفت به حقی که من بر تو دارم سوگندت می دهم که آن را قبول کنی، لذا فرزدق پذیرفت.

هذا الذي تعرف البطحاء و طاته و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا بن خير عباد الله كلهم هذا التقى التقى الطاهر العلم اذا راته  
قريش قال قائلها الى مكارم هذا ينتهي الكرم يكاد يمسكها عرفان راحته ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم و ليس قولك من  
هذا بضائره العرب تعرف من انكرت و العجم هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبياء الله قد ختموا مقدم بعد ذكر الله  
ذكرهم في كل بر و مختوم به الكلم يستدفع الضر و البلوى بحبهم و يسترب به الاحسان و النعم ان عد اهل التقى كانوا  
ائمتهم او قيل من خير اهل الارض قيل هم ما قال «لا» قط الا في تشهده لو لا التشهد كانت لانه نعم

این همان کسی است که سرزمین بطحا، جای پای او رامی شناسد و این همان کسی است که کعبه و حل و حرم او رامی  
شناسد.

این، فرزند بهترین بندگان خداست، پرهیزگار و پاک و طاهر و پیشوای مسلمانان است.

هنگامی که قریش، چشمش به او افتد با خود می گوید: همه کرامتها به مکارم این بزرگوار منتهی می گردد.

چون حجر الاسود به هنگام استلام، کف دستش را شناخت نمی خواست او را رها کند.

تجاهل و گفتن (تو) که این کیست؟ صدمه یی بر شخصیت و الای او نمی زند و کسی که (تو) او را نمی شناسیش، عرب  
و عجم او را می شناسند.

در هر کاری پس از ذکر خدا، پیش از همه نام آنان برده می شود و سخن ها همه به آنان خاتمه می یابد.

مصائب و سختی ها با محبت آنان دفع می شود و به وسیله او احسان ها رو به فزونی می گذارد.

هنگامی که اهل تقوی را بر می شمردند، (آنان) امامان نشان اند و وقتی سؤال می شود که: اهل خیر کدامند، (آنان) نشان  
داده می شوند.

این همان مردی است که جز به هنگام تشهد، کلمه (لا) بر زبان نیاورده است و اگر در حال تشهد نبود (لا)ی او هم  
(نعم) می باشد.

موضعگیری امام سجاد علیه السلام در دوران این حکومت ها

سخنی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در دورانی با این خفقان، امام چطور وظیفه رهبری خود را انجام داده و  
حقائق عالم اسلام را از تحریف نجات بخشیده است؟ راستی او چه راهی در پیش گرفت تا معیارهای اصیل اسلامی را در  
اختیار مسلمین قرار دهد که آنان در شئون زندگی اعم از اقتصادی، احکام و اخلاق و سایر آداب و رسوم زندگی  
منحرف نگردند و اعتقادات و رسوم جاهلی را بتوانند به خوبی از اسلام ناب جدا کنند؟



برای روشن شدن این مطلب لازم است قسمتی از بحثی را که مقام معظم رهبری مدظله در کنگره حضرت رضا علیه السلام عنوان فرموده اند و مربوط به این مبحث است نقل شود.

ترسیم کلی از مبارزه ائمه علیهم السلام  
درباره ترسیم کلی مبارزه در دوران سه امام، یعنی امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام بحث زیاد شده و تقریباً کسی شبهه ندارد که در حرکت آنها یک جهت گیری سیاسی وجود دارد.

از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰ که سه مرحله داریم:

مرحله اول: از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ یعنی شروع خلافت منصور عباسی است. در این مرحله حرکت از نقطه ای آغاز می شود به تدریج کیفیت، عمق و گسترش پیدا می کند و اوج می گیرد تا سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است وضع عوض می شود، مشکلاتی پدید می آید که تا حدود زیادی پیشرفت ها را متوقف می کند.

در دوران مبارزات سیاسی خودمان هم نظیر آن را مشاهده کردیم.

مرحله دوم: از سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۳ سال شهادت امام رضا علیه السلام حرکت و مبارزه از یک نقطه بالاتر از سال ۶۱ و عمیق تر و گسترده تر از آن، منتها با مشکلات جدیدی آغاز می شود و رفته رفته اوج و گسترش پیدا می کند و به پیروزی نزدیک می شود که با شهادت امام هشتم باز حرکت متوقف می شود.

مرحله سوم: با رفتن مامون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مامون که یکی از فصل های بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم السلام است، فصل جدیدی آغاز می شود که فصل محنت ائمه علیهم السلام است با اینکه گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بود.

در این دوران ائمه علیهم السلام برای پیش از غیبت صغری دیگر تلاش نمی کنند بلکه زمینه سازی می کنند برای بعدها و این دوران از سال ۲۰۴ ادامه پیدا می کند تا سال ۲۶۰ که سال شهادت امام عسکری علیه السلام و شروع غیبت صغری است. هر یک از این سه دوره خصوصیتی دارد.

مشکلات موجود در آغاز دوره اول

۱- جو رعب و وحشت: دوره اول که در دوره امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام و بخشی از دوران امام صادق علیه السلام است، کار بادشواری فراوان آغاز می شود. حادثه کربلا تکان سختی در ارکان شیعه بلکه همه جای دنیای اسلام وارد کرد. قتل و تعقیب، شکنجه و ظلم سابقه داشت اما کشتن پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسارت خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بردن اینها شهر به شهر و بر نیزه کردن سر پسر عزیز زهرا علیهم السلام که هنوز بودند کسانی که بوسه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن لب و دهان را دیده بودند چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد. کسی باور نمی کرد که کار به اینجا بکشد. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگری است.

سختگیری از آنچه تا حالا حدس زده می شد بالاتر است. چیزهایی تصورنشده‌ای انجام شد لذا یک رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را فرا گرفت، مگر کوفه را آنهم فقط به برکت توابین و بعد به برکت مختار و الا آن رعبی که در مدینه و جاهای دیگر بر اثر واقعه کربلا به وجود آمد حتی در مکه با اینکه عبدالله بن زبیر هم بعد از چندی در آنجا قیام کرده بود، یک رعب بی سابقه در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم اگرچه حرکت توابین در سال ۶۵ و ۶۴ (که شهادت توابین ظاهرا سال ۶۵ است)

یک هوای تازه ای در فضای گرفته عراق به وجود آورد، اما شهادت همه آنها تا نفر آخر مجددا جو رعب و اختناق را بیشتر کرد و بعد از این که دشمنان دستگاه اموی یعنی مختار و معصب بن زبیر به جان هم افتادند و عبدالله بن زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت علیهم السلام را در کوفه نتوانست تحمل کند و مختار به دست مصعب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کمتر و بالاخره وقتی عبدالملک بر سر کار آمد، بعد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسلامی زیر نگیب بنی امیه قرار گرفت و با تمام قدرت ۲۱ سال هم عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد. در اینجا لازم است مخصوصا به ماجرای «حره» اشاره کنیم.

در سال ۶۴ که سال حمله مسلم بن عقبه به مدینه است آن هم باز موجب شد بیشتر رعب و وحشت ایجاد شود و اهل بیت علیهم السلام کاملا در غربت بیفتند. جریان این حادثه به طور خلاصه این است که یزید در سال ۶۲ جوانی از سرداران شام را که بی تجربه بود بر مدینه گماشت و او برای اینکه شاید اهل مدینه را با یزید مهربان بکند از یک عده از اهل مدینه دعوت کرد که بروند با یزید در شام ملاقات کنند، اینها بلند شدند و رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند

، یزید جایزه زیادی - پنجاه هزار درهم و یا صد هزار درهم - به آنها داد ولی اینها که یا از صحابه و یا از اولاد صحابه بودند وقتی دستگاه یزید را دیدند بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند و به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدا از حکومت مرکزی اعلام کرد، یزید هم مسلم بن عقبه را فرستاد و آن چنان فاجعه ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ فصل گریه آور و ستمباری را تشکیل می دهد. این هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند.

۲- انحطاط فکری: یک عامل دیگری که در کنار این رعب وجود داشت انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که از بی اعتنائی به تعلیمات دین در دوران بیست ساله گذشته ناشی می شد. از بس که تعلیم دین و ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران بیست سال بعد از سال چهل هجری به این طرف محدود شده بود، مردم از لحاظ اعتقادات و مایه های ایمانی به شدت پوچ و تو خالی شده بودند. زندگی مردم آن دوران را وقتی انسان زیر ذره بین می گذارد

و آن را در لابلاهای تواریخ و روایات گوناگون مورد ملاحظه قرار می دهد این مطلب واضح می شود. البته علماء و قراء و محدثین و مقدسین در جامعه بودند لکن عامه مردم دچار بی ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند و کار

به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می بردند. در کتاب ها آمده است که خالد بن عبدالله که یکی از دست نشانندگان بسیار پست بنی امیه بود خلافت را از نبوت بالاتر می دانست.

استدلالی هم که می کرد این بود که شما یک نفر را جانشین خودتان در میان خانواده تان می گذارید. این به شما نزدیک تر است یا آن کسی که به وسیله او پیامی برای کسی می فرستید؟ خوب پیداست آن کسی که در خانواده خودتان می گذارید و خلیفه شما است نزدیک تر به شما است. پس خلیفه خدا (خلیفه رسول الله هم نمی گفتند، خلیفه الله) بالاتر از رسول الله است!

۳- فساد اخلاقی: اخلاق مردم نیز به شدت خراب شده بود. نکته ای را من در خلال مطالعه کتاب اغانی ابوالفرج بازیافتم و آن اینکه در سال های حدود هشتاد و نود هجری تا پنجاه و شصت سال بعد از آن بزرگترین خواننده ها، نوازنده ها، عیاش ها و عشرت طلب های دنیا یا از مدینه اند

و یا از مکه، هر وقت خلیفه در شام دلش تنگ می شد و هوس غنا می کرد و خواننده و نوازنده برجسته ای می خواست کسی را از مدینه و یا مکه که مرکز خواننده ها و نوازنده های معروف و مغنی ها و خنیاگران برجسته بود برای او می بردند. بدترین و هرزه سراترین شعرا در مکه و مدینه بودند. مهبط وحی الهی و زادگاه اسلام، مرکز فحشا و فساد شده بود. خوب است ما این حقایق تلخ را درباره مدینه و مکه بدانیم. متأسفانه در آثار رایج ما از زندگی ائمه علیهم السلام از چنین چیزها اثری نیست. در مکه شاعری بود به نام عمر بن ابی ربیع - یکی از شاعرهای عریان گوی بی پرده هرزه و البته در اوج قدرت و هنر شعری.

وقتی او مرد، راوی می گوید در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه های مدینه مردم می گریستند، هر جا می رفتی مجموعه هایی از جوانها نشسته بودند و تاسف می خوردند، کنیزکی را دیدم که دنبال کاری می رود و همین طور اشک می ریزد و گریه و زاری می کند، تا رسید به جمعی از جوانان، گفتند چرا این قدر گریه می کنی؟ گفت به خاطر این که این مرد از دست ما رفت، یکی گفت: غصه مخور شاعر دیگری در مکه هست به نام حارث بن خالد مخزومی او هم مانند عمر بن ابی ربیع شعر می گوید

و یکی از شعرهای او را خواند وقتی کنیزک این شعر را شنید اشک های خود را پاک کرد و گفت: خدا را شکر که حرمش را خالی نگذاشت. این وضع اخلاقی مردم مدینه است. داستان های زیادی را می بینید از شب نشینی های مردم مکه و مدینه و نه فقط در بین افراد طبقه پست و پایین، بین همه جور مردم. آدم گدای گرسنه بدبختی مثل اشعب طماع معروف که شاعر و دلچک بود و مردم معمولی کوچه و بازار تا آقازاده های قریش و حتی بنی هاشم - که من مایل نیستم از آنها اسم بیاورم - با او بودند.

روزی عایشه بنت طلحه در حال طواف بود، حارث بن خالد به او تعلق خاطری داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام شود، او دستور داد اذان عصر را نگویند، به او ایراد کردند که تو برای خاطر یک

نفر که دارد طواف می کند می گوئی نماز مردم را تاخیر بیندازند گفت به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می کشید می گفتم اذان نگویند!!

۴- فساد سیاسی: فساد سیاسی که این هم یک عامل دیگر بود، اغلب شخصیت های بزرگ، سر در آخور تمینات مادی که به وسیله رجال حکومت برآورده می شد داشتند. شخصیت بزرگی مثل «محمد بن شهاب زهری» که خودش قبلاً شاگرد امام سجاد علیه السلام هم بود به آن چنان وضعی می افتد که آن نامه معروف امام سجاد علیه السلام به وی صادر می شود که در حقیقت نامه ای است برای تاریخ و نشان دهنده این است که او به وابستگی هایی دچار بوده است و امثال محمد بن شهاب زیاد بودند. مطلبی را مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه نقل می کند که امام سجاد علیه السلام فرمودند: (ما نمی دانیم با مردم چگونه رفتار کنیم اگر آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ایم بازگو کنیم می خندند و اگر ساکت باشیم وظیفه را انجام نداده ایم). (۱) بعد ماجرائی را ذکر می کند که حضرت حدیثی را نقل کردند برای جمعی، کسی در بین آن جمع بود استهزاء کرد و قبول نکرد.

این وضع دوران امام سجاد علیه السلام است در آن وقتی که ایشان می خواهد کار عظیم خود را شروع کند و این همان دوران است که امام صادق علیه السلام بعدها فرمودند: بعد از ماجرای عاشورا فقط سه نفر ماندند و سه نفر را اسم می آورد که: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام طویل و جیر بن مطعم اند. (۲)

در بحار روایاتی هم هست که چهار نفر را ذکر می کند و در بعضی از روایات پنج نفر را، اینها با هم قابل جمعند.

حالا امام سجاد علیه السلام باید چه کار کند؟

مسئولیت امام سجاد علیه السلام

امام اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند سه مسئولیت بر دوش خود حس می کند:

اولا- باید معارف دین را به مردم زمان خودش تعلیم دهد.

ثانیا - مسئله امامت که یک مسئله مهجوری شده و کلا از ذهن ها دور شده و یا بد معنا شده، برای مردم تشریح و در ذهن های مردم بازسازی شود. چون بالاخره جامعه، امام داشت و آن عبدالملک بود. مردم او را امام می دانستند. امام سجاد علیه السلام باید برای مردم معنای امامت، جهت امامت، شرایط امامت و آن چیزهایی را که اگر نباشد، کسی نمی تواند امام باشد، تشریح کند.

ثانیا: بگویند من امامم، یعنی آن کسی که باید در آن جا قرار بگیرد منم. این سه کار را امام سجاد علیه السلام باید می کرد. بیشترین تلاش را امام بر روی کار اول گذاشته است. چون همان طوری که گفتیم زمینه، زمینه ای بود که نوبت به مساله «من امامم» نمی رسید.

باید این مردم درست می شدند، باید اخلاق مردم درست می شد، کلمات امام سجاده علیه السلام بیشتر بینش معارف است، امام معارف را در اساس دعا بیان می کند، چون همان طوری که گفتیم اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمی داد که امام سجاده علیه السلام با آن مردم بی پرده و صریح حرف بزنند، نه فقط دستگاه ها نمی گذاشتند مردم هم نمی خواستند، اصلاً آن جامعه یک جامعه نالایق و تباه شده و ضایع بود که باید بازسازی می شد.

۳۴ و ۳۵ سال، از سال ۶۱ تا ۹۵ زندگی امام سجاده علیه السلام این طور گذشته، البته هر چه می گذشت، وضع بهتر می شد لذا در ادامه همان حدیث «ارتدالناس بعد الحسین» امام صادق علیه السلام می فرماید: بعداً مردم ملحق و زیاد شدند (۳) و می بینیم که همین طور است و دوران امام باقر علیه السلام که می رسد وضع فرق کرده است.

این به خاطر زحمات ۳۵ ساله امام سجاده علیه السلام است. در کلمات امام سجاده علیه السلام توجه به کادر سازی هم هست.

این زندگی امام سجاده علیه السلام است که در طول ۳۵ سال آرام آرام آن محیط تاریک و ظلمانی و آن مردم غافل و بی خبر را از چنگک شهوات از یک طرف، و تسلط دستگاه ها از طرف دیگر خلاص می کند و مجموعه یک عده و یک مجموعه مؤمن، علاقه مند و صالحی که بتوانند قاعده ای شوند برای کارهای آینده به وجود می آورد.

بر بیان مقام معظم رهبری مدظله باید افزود که مجموعه «صحیفه سجاده» که در ۱۹ باب جمع بندی و به صورت فهرست موضوعی ارائه شده، نشان دهنده یک تشکیلات سازمانی انسان ساز است که ظاهرش دعا و باطنش ساختن گروه های ویژه مقابله با ظلم و ستم است. حتی عنوان اول دعاها نیز پوشش است، یعنی عناوین، بازگوکننده محتواییست، محتوا سازنده است، و عنوان دعا و التجا و ...